



(شهید والا مقام اسماعیل کلهر)

نام پدر: علی

تاریخ تولد: ۱۳۳۶

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۸/۲۷

محل شهادت: سوسنگرد

نام عملیات: جنگ‌های نامنظم شهید چمران

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه‌ی ۲۴، ردیف ۵۱، شماره‌ی ۳۱

### فرازی از وصیتنامه

با عرض سلام و ارادت خدمت امام عصر(عج) و نایب بزرگوارش امام امت. سلام بر شهادت، مایه‌ی امید عاشقان و نزدیک‌ترین راه به معبود. سلام بر غم، چیزی که انسان را می‌سازد؛ البته، نه غمی که برای دنیا و امثالهم باشد، بلکه غم غربت، غم انتظار، غم مهجوری از حق و غم راستین محمد (ص). وصیت می‌کنم همه‌ی عزیزانم را به ادامه‌ی راه امام خمینی (ره) و ادامه‌ی راه شهدا. از پدر و مادر عزیزم می‌خواهم که مرا دعا کنند تا به درجه‌ی شهادت نایل شوم.

## ( خلاصه ی زندگینامه )

شهید اسماعیل کلهر در سال ۱۳۳۶ در محله ی مسگرآباد تهران، در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را در دبستان فردوسی و دوره ی دبیرستان را در مدرسه ی کریمخان زند گذراند، اما در اواسط دوره ی دبیرستان، به علت مبارزات زمان انقلاب، چند سالی مجبور به ترک تحصیل شد. ایشان در تمام تظاهرات و تحصن های مدرسه شرکت می کرد و اعلامیه ها و نوارهای امام راحل را بین دوستان و همکلاسی ها پخش می کرد.

بعد از پیروزی انقلاب، به ادامه ی تحصیل پرداخت و قبل از شهادت، دوره ی دبیرستان را به پایان رساند. با شروع جنگ، از همان ابتدا به عضویت سپاه درآمد و از طریق پایگاه مالک اشتر به جبهه اعزام شد و به مبارزه با دشمنان اسلام پرداخت.

او در جنگ های چریکی نامنظم شهید چمران شرکت داشت و در دهلاویه ی سوسنگرد بر اثر اصابت ترکش خمپاره به کمرش در روز تاسوعای حسینی به درجه ی رفیع شهادت نایل شد و در حالی که کمتر از دو ماه از حضورش در کربلای جبهه ها می گذشت، به عنوان اولین شهید دفاع مقدس محله ی مسگرآباد به لقاءالله پیوست و به دیدار مولایش، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) شتافت.

پیکر مطهر شهید پس از شش روز به آغوش خانواده اش بازگشت و با شکوه فراوان تشییع و خاکسپاری شد.

پدر بزرگوارش که طاقت دوری از فرزندش را نداشت، دو سال بعد از شهادت او حیات فانی را بدرود گفت و به جهان باقی شتافت.

**ویژگی‌های اخلاقی؛** ایشان قانع، کم توقع و علاقه‌مند به تحصیل و ورزش بخصوص فوتبال بود و با افرادی که می‌خواستند با هر عنوان به اسلام ضربه بزنند مبارزه می‌کردند.

**خاطره‌ای به نقل از مادر شهید؛** بارها اتفاق افتاد که وقتی برای نماز صبح بیدار می‌شدم متوجه مناجات و گریه‌های اسماعیل، که همگی ناشی از خوف خداوند بود، می‌شدم؛ همیشه دست‌هایش رو به آسمان بلند بود و اشک‌هایش بی‌محابا از چشمانش فرو می‌چکید.

### **اینگونه بودند مردان مَرَد**

#### **گزارشی از یک خبرنگار اعزامی به منطقه‌ی عملیاتی سوسنگرد**

(۱) یک سنگر دوشکا بشدت مقاومت می‌کرد و رگبار مرگبار آن به طرف ما حتی یک لحظه قطع نمی‌شد. فاصله‌ی ما با سنگر دوشکا خیلی زیاد بود، ولی آر.پی.جی زنِ دسته، بی‌اعتنا به باران سرب مذابی که از دهانه‌ی دوشکا به سویش روانه می‌شد با شجاعت خارق‌العاده‌ای به طرف سنگر پیش رفت، نشانه گرفت « و .... و مارمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» به طرفه العینی سنگر دوشکای دشمن منهدم گشته و قطعات خرد شده‌ی آن به هوا پرید و چون بارانی از سنگ ریزه و خرده آهن به زمین باریدن گرفت! همه تکبیر می‌گفتند و شور و حال عجیبی بر نیروها حاکم بود...

## از خاک تا افلاک

۲) خسته و کوفته از عملیات برگشته بودم، وارد چادر شدم، در گوشه‌ای نشستم، به گونی کنار چادر تکیه دادم و خوابم برد، یک دفعه متوجه شدم که قسمتی از بدنم خیس است، نگاهم به گونی افتاد که از آن خون می‌چکید! ابتدا فکر کردم گوشت است و آورده‌اند تا به مصارف رزمندگان برسد! از برادری که وارد چادر شد پرسیدم. او گفت: «پیکری از شهدای بسیجی است که خمپاره خورده و تکه تکه شده و ما جمعش کردیم چون چیز دیگری نداشتیم پیکرش را در گونی گذاشتیم تا برای تشییع به شهرشان ببرند!» من که برای اولین بار چنین صحنه‌هایی را می‌دیدم، ابتدا شوکه شدم و بعد بسیار گریستم.... و با خود فاصله از خاک تا افلاک شهیدان را مرور کردم!.

شهادت زائر مولا شدن هاست

چو قطره واصل دریا شدن هاست

شهادت هدیه‌ی سرخ نبرد است

شهادت موسم درمان درد است

شهادت لحظه‌ی دیدار مهدی است

وصال و دیدن رخسار مهدی است

شهادت آرزوی هر دل پاک

سفر از خاک تیره تا به افلاک